

بررسی تحلیلی تجربهٔ عرفانی در روان‌شناسی فرافردی استانیسلاو گراف

یاسمون سلمانی^۱، علی سنای^۲، قربان علمی^۳

چکیده: در این نوشتار جایگاه تجارب عرفانی در روان‌شناسی فرافردی استانیسلاو گراف از منظر فلسفهٔ ذهن بررسی و تحلیل می‌شود. گراف برخلاف دیدگاه رایج در روان‌شناسی آکادمیک، تجارب عرفانی را زمینه‌ای برای دسترسی به سطوح عمیق تر روان و آگاهی می‌داند. او از الگوی هولوگرافیک در فیزیک بوهم برای تبیین ظهور آگاهی در تمام مراتب هستی استفاده می‌کند و معتقد است که فیزیک نوین در تقابل با جهان‌بینی نیوتونی-دکارتی، امکان دفاع از واقع‌نمایی تجربهٔ عرفانی و دسترسی به نظام مستتر جهان را فراهم می‌سازد. گراف با توجه به نابستگی‌های تفکر فیزیکالیستی، یک الگوی هولوگرافیک از آگاهی ارائه می‌دهد. به نظر گراف وحدت ارگانیک با عالم یکی از ویژگی‌های تجربهٔ عرفانی است. گراف شرایطی مثل بیماری و کم‌خواهی را نیز زمینه‌ساز تجربهٔ عرفانی می‌داند که این امر در قالب تقلیل تبیینی قرار می‌گیرد که لزوماً مورد قبول صاحبان تجربهٔ عرفانی نیست. گراف توصیفات عرفانی را صرفاً با رجوع به مقولات و چارچوب فرهنگی آن‌ها تبیین می‌کند. لازمهٔ چنین دیدگاهی ایجاد تمایز بین تجربهٔ محض و تفسیر آن است که با آزمون فکری شغافیت در فلسفهٔ ذهن قبل نقد می‌باشد.

واژگان کلیدی: گراف، آگاهی، فوریت معنوی، تجربهٔ عرفانی، هولوگرام، روان‌شناسی فرافردی

An Analytical Study of Mystical Experience in the Transcendental Psychology of Stanislav Grof

Yasaman Salmani, Ali Sanaee, Ghorban Elmi

Abstract: In this paper, the place of mystical experiences in Stanislav Grof's transpersonal psychology is examined and analyzed from the perspective of philosophy of mind. Contrary to popular belief in academic psychology, Graf sees mystical experiences as the basis for access to deeper levels of psyche and consciousness. He uses the holographic model in Bohemian physics to explain the emergence of consciousness at all levels of the universe, and argues that modern physics, in contrast to Newtonian-Cartesian worldviews, can defend the realism of mystical experience and access to the latent order of the universe. Grof presents a holographic pattern of consciousness given the shortcomings of physicalist thinking. According to Grof, organic unity with the world is one of the characteristics of mystical experience. Grof also considers conditions such as illness and insomnia as the basis of mystical experience, which is in the form of an explanatory reduction that is not necessarily accepted by those with mystical experience. Grof explains mystics' descriptions of mystical experience simply by referring to their categories and cultural context. The need for such a view is to distinguish between pure experience and its interpretation, which can be critiqued by the intellectual test of transparency in the philosophy of mind.

Keywords: Grof, Consciousness, Spiritual emergency, Mystical experience, Hologram, Transpersonal psychology

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۵/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۶/۱

۱. دانشجوی دکتری عرفان و تصوف اسلامی، دانشگاه سمنان، آدرس الکترونیک: salmani_yasaman@semnan.ac.ir

۲. استادیار گروه ادیان و عرفان، دانشگاه سمنان (نویسندهٔ مسئول)، آدرس الکترونیک: sanaee@semnan.ac.ir

۳. دانشیار گروه ادیان و عرفان تطبیقی، دانشگاه تهران، آدرس الکترونیک: gelmi@ut.ac.ir

مقدمه

از نظر تاریخی مبانی روان‌شناسی فرافردی را باید در آثار ویلیام جیمز و کارل گوستاو یونگ دنبال کرد. البته روان‌شناسی فرافردی به عنوان یک جریان فکری مشخص از اوآخر دههٔ شصت با کارهایی که کارل روگرس و مازلو در روان‌شناسی انسان‌گرا انجام دادند و نهایتاً با تلاش استانسیلاو گراف شکل می‌گیرد. گراف در ۱۹۶۹ مجلهٔ روان‌شناسی فرافردی را تأسیس می‌کند و این امر زمینه‌ساز تداوم این جریان می‌شود. از دیگر چهره‌های مشهور این جریان کن ویلبر^۱، رالف متزنر^۲، میکائیل واشبورن^۳، روگر والش^۴، فرانسیس وون^۵، روبرت آساجیولی^۶ و جورگه فر^۷ هستند.^۸ در روان‌شناسی آکادمیک تحت تأثیر جهان‌بینی دکارتی-نیوتونی، هر گونه تجارت نامعمول مثل تجربهٔ عرفانی در زمرة اختلالات فیزیکی-روانی قرار می‌گیرد. گراف در تحقیقات خود به این نتیجه رسید که تشخیص این حالات به عنوان بیماری روانی و تجویز داروهای سرکوبگر برای صاحبان تجربه معنوی، خطای بزرگ روان‌شناسی معاصر است. به نظر او تنها در صورت تغییر پارادایم نیوتونی-دکارتی می‌توان به ظهور نوعی روان‌شناسی امیدوار بود که تجارت عرفانی را به رسمیت بشناسد. گراف به عنوان یکی از پایه‌گذاران اصلی روان‌شناسی فرافردی با رجوع به فیزیک کوانتمی و مدل‌های هولوگرافیک، ادعا می‌کند که آگاهی از نفس کیهانی یا منابع فراتبیعی نشأت می‌گیرد.^۹ در واقع او معتقد است که هیچ یک از نظریات فیزیکالیستی در توضیح آگاهی موفق نبوده است و منطقاً می‌توان امکان غیرمادی بودن ذهن را مطرح کرد. او برخلاف رویکرد تحويل گرایانه در روان‌شناسی، تجربهٔ عرفانی را اختلال روانی نمی‌داند و حتی برای آن کارکردهای مثبت در نظر می‌گیرد.^{۱۰} در این نوشتار ابتدا جایگاه آگاهی در اندیشه گراف تبیین شده و سپس به کارکردهای مثبت تجربهٔ عرفانی پرداخته می‌شود.

۱- توجیه الگوی هولوگرافیک آگاهی با نقد فیزیکالیسم تحويل گرا

به نظر گراف نگرش ماتریالیستی به آگاهی ریشه در جهان‌بینی نیوتونی-دکارتی دارد. ماتریالیسم معاصر در قالب جریان فیزیکالیستی ظاهر می‌شود. فیزیکالیسم با هدف وحدت بخشیدن به همه علوم در صدد است که تمام دانش بشری را به قوانین علم فیزیک تقلیل دهد. در ادامه با نشان دادن نابسنندگی‌های

-
- 1. Ken Wilber
 - 3. Michael Washburn
 - 5. Frances Vaughan
 - 7. Jorge Ferrer
 - 9. Grof 2011: 18-20

- 2. Ralph Metzner
- 4. Roger Walsh
- 6. Robert Assagioli
- 8. Boeving 2010: 924-925

سلمانی، سناپی، علمی

این جریان و همچنین با رجوع به فیزیک کوانتوم، وجود کیهانی و فرافردی آگاهی را در اندیشه گراف نشان می‌دهیم. لازم به ذکر است که نگارندگان این نوشتار با رجوع به ادبیات فلسفه ذهن، استدلال گراف را تکمیل کرده‌اند. در واقع گراف از رویکرد تحقیق چندگانه^۱ برای تبیین دیدگاه خود بهره می‌برد ولی با دقت و وضوح زمینه‌های طرح این تلقی را در فلسفه ذهن بیان نمی‌کند. نکتهٔ دیگر این است که گراف با استنباط فلسفی از فیزیک کوانتوم، حیث فرامادی آگاهی را امکانی معقول می‌داند، ولی نباید از نظر دورداشت که فیزیکالیسم اصولاً راه را بر تبیین فرامادی از ذهن مسدود می‌کند. بنابراین امکان دو خوانش متفاوت از علم فیزیک در قالب رویکرد آزاداندیشانه و جزم‌انگارانه وجود دارد. رویکرد آزاداندیشانه بیانگر وجه فرافردی آگاهی خواهد بود ولی رویکرد تحويل گرایانه (جزمی) در قالب برنامه تحقیقاتی فیزیکالیسم، آگاهی را محصور در فرایندهای مغز می‌داند. لازم به ذکر است که رویکرد جزم‌اندیشانه در فیزیک همان جریان فیزیکالیستی است که به این اصل وجودی ملزم می‌شود: «همه چیز فیزیکی است». در مقابل، فیزیک بینایین با نظر به محدودیت‌های خود، قابلیت این را دارد که رویکردی آزادمنشانه اتخاذ کند و امکان معمولیت دعاوی متافیزیکی را در نظر بگیرد. در ادامه برای استفاده از قابلیت آزادمنشانه فیزیک، لازم است که نابستنگی‌های فیزیکالیسم تحويل گرا^۲ را نشان دهیم.

از جمله رویکردهای فیزیکالیستی در زمینه فلسفه ذهن، نظریهٔ این‌همانی نوعی^۳ است که هر نوع حالت ذهنی را به نوعی حالت فیزیکی تقلیل می‌دهد. برای مثال مدافعان این‌همانی نوعی ادعا می‌کنند که حالت ذهنی درد چیزی جز برانگیختنگی عصب C نیست. در این دعوا، میان طرفین گزارهٔ این‌همانی رابطهٔ متقارن^۴، دو شرطی^۵ و ضروری برقرار است.^۶ نظریهٔ این‌همانی نوعی ریشه در یافته‌های علوم فیزیکی مثل شیمی و فیزیک دارد. این نظریه به حذف گفتمان روان‌شناختی، امور ذهنی را یکسره به حالات فیزیک تقلیل می‌دهد. جنبهٔ افراطی این رویکرد در نظریهٔ حافظ گرایی^۷ قابل ملاحظه است که طبق آن اساساً روان‌شناسی عامیانه^۸ باید جای خود را به روان‌شناسی علمی^۹ یا

1. multiple realizability

۲. در این مجال از پرداختن به فیزیکالیسم غیرتحویل گرایانه انگاری ویژگی‌ها (property dualism) خودداری می‌کنیم؛ زیرا فیزیکالیسم غیرتحویل گرایانه با این که آگاهی را به مغز تقلیل نمی‌دهد، از تجرددگرایی یا فرامادی بودن ذهن پرهیز می‌کند و صرفاً با نگاه آسیب‌شناخته به نظریات تحویل گرایانه نظر می‌کند. برای مطالعهٔ بیشتر دربارهٔ دوگانه‌انگاری ویژگی‌ها، ر. ک. به: Heil 1998: 78-9

3. type-type identity

4. symmetric

5. biconditional

6. Smart 1991: 171

7. eliminativism

2. folk psychology

9. scientific psychology

Salmani, Sanaee, Elmi

فیزیولوژیک بدهد. در روان‌شناسی عامیانه امور ذهنی مثل باور، قصد، نیت و عواطف مفروض گرفته می‌شود ولی در روان‌شناسی علمی صرفاً تغییرات فیزیکی-شیمیایی مغز به عنوان مبنای علیٰ تجارب آگاهانه لحاظ می‌شود.¹ در ادامه با رجوع به برخی از اتفاقه‌های فیزیولوژی مشخص می‌شود که نظریه این‌همانی نوعی از دقت لازم برخوردار نیست و مسأله آگاهی را بیش از اندازه ساده‌سازی کرده است. برخی از فلاسفه مثل تامس نیگل و فرانک جکسون دریافتند که هر نوع حالت ذهنی را نمی‌توان با نوعی حالت فیزیکی این‌همان دانست، زیرا بر اساس شواهد تجربی گاه با تخریب بخشی از مغز-که مثلاً مسئول حافظه انگاشته می‌شود- تدریجاً همان کارکرد توسط بخش دیگر انجام می‌گردد. به رویکرد اخیر، تحقیق چندگانه گفته می‌شود که از یک سو به نظریه/این‌همانی مصادقی² و از سوی دیگر به کارکردگرایی³ می‌انجامد. گراف از همین رهیافت تحقیق چندگانه که مبنای این‌همانی مصادقی است، مؤیدی بر الگوی هولوگرافیک-که ریشه در فیزیک بوهم دارد و در ادامه آن را تبیین می‌کنیم- می‌یابد. او با ارائه یک تفسیر فلسفی از رویکرد تحقیق چندگانه ادعا می‌کند که هر جزء از مغز حاوی تمام اطلاعات و تجارب ذهنی است. مطلب فوق را می‌توان در قالب قیاس استثنائی زیر تنظیم کرد: «اگر تمام تجارب و خاطرات در اجزاء مغز حضور نداشته باشد، با آسیب دیدن بخشی از مغز، بخش دیگر منطقاً نمی‌تواند فعالیت مورد نظر را انجام دهد. با توجه به این که هر بخش مغز می‌تواند کار قسمت دیگر را بر عهده بگیرد، پس هر جزء منوطی کل خاطرات و تجارب است». به دیگر سخن در خصوص مغز، کل به مثابه جزء و جزء همچون کل می‌باشد و این دقیقاً مطابق با مدل هولوگرام است.

۲- نفی دوآلیسم دکارتی از رهگذار فیزیک بوهم

یکی از اصول گراف در تبیین روان‌شناسی فرافردي، اعتقاد به تلازم ماده و آگاهی و نفی دوآلیسم دکارتی است. او برای اثبات این موضوع به الگوی هولوگرافیک از جهان- که دیوید بوهم ارائه می‌دهد- متول می‌شود.

بوهم با روایت کپنهاگی بوه و پیروانش از فیزیک کوانتم مخالف بود. آن‌ها معتقد بودند فیزیک کوانتم به بالاترین درجهٔ تکامل خود رسیده است و می‌تواند تمام وجود واقعیت را توصیف کند. به نظر بوه واقعیت در حد نهایی خود از اتم‌ها و ذراتی چون الکترون و پوترون تشکیل شده است و ورای این اجزاء چیز دیگری وجود ندارد. بوهم در کتاب خود یعنی کلیت و نظم مستتر، ادعا کرد که یکی از چالش‌های پیش روی فیزیک تجربی این است که به بینش‌های متافیزیکی توجه نمی‌کند.

1. Churchland 2006: 151-154

2. token-token identity

3. functionalism

4. Block & Fodor 1980: 238

سلمانی، سنبی، علمی

توجه بیش از اندازه به مشاهده و آزمایش و صورت‌بندی‌های ریاضیاتی از واقعیت موجب می‌شود که فیزیک در سطح ظواهر اشیا باقی بماند. او به دنبال ملاقات کریشنا مورتی، حکیم هندی، به این نتیجه رسید که واقعیت یک کل یکپارچه است و برخلاف رویکرد تجزیه‌نگرانه و اتمیستی علم، همه اجزاء جهان در نظمی مستر با هم ارتباط دارند.^۱ او برای تبیین این موضوع از برخی آزمایش‌های فیزیکی استفاده می‌کند. به نظر بوه در جهان هستی آن‌چه را که مابین نظمی می‌نامیم، در لایه عمیق‌تر واقعیت از نوعی نظم برخوردار است و آن‌چه در نظم آشکار می‌بینیم جلوه‌ای از یک نظم پیچیده است که در شرایط عادی از نظر پنهان می‌ماند. او برای توضیح این نکته از مدل هولوگرافیک بهره می‌برد.

در هولوگرام به عنوان شیوه‌ای از عکاسی، از چند مرکز، پرنو نور بر شیع واحدی تابانده می‌شود و نتیجه آن یک تصویر سه بعدی است که در هر جزء، تصویر کل را می‌توان دید. بر اساس این الگو هر جزء از جهان کل آن را بازتاب می‌دهد و هویت اجزاء در رابطه با کل تعیین می‌شود.^۲ یکی از چالش‌های فیزیک کوانتوم خاصیت موج و ذره‌ای اجزا و رفتارهایی بود که این اجزاء در شرایط آزمایشگاهی بروز می‌دادند. برای مثال در آزمایش عبور ذرات از شکاف، شصت درصد ذرات در یک گوشه و چهل درصد دیگر در گوشه‌ای دیگر تجمع می‌کردند. این رفتارها بر اساس فیزیک کوانتوم قابل پیش‌بینی و توجیه نبود ولی بوه نظر نظم مستر ادعا کرد که در جهان رفتار هر ذره در رابطه با کل آن معنا می‌یابد. از جمله نتایج فلسفی دیدگاه بوه این است که برخلاف دوگانه‌انگاری دکارتی، ماده و آگاهی دو هویت متمایز نیستند بلکه در نظم مستر رابطه‌ای در هم تنیده دارند.^۳ بنابراین عالم یک پیوستار واحد است که صرفاً بر اساس مفاهیم انتزاعی در ساحت علم و فلسفه، تقسیم‌بندی و تجزیه می‌شود. بنابراین اصل صرحت و تمایز در فلسفه دکارت که مبنای دوگانه‌انگاری جوهری است، صرفاً ناظر به نظم آشکار جهان است و بر حسب نظم مستر، ذهن و ماده دو جنبه از یک واقعیت محسوب می‌شوند.

گراف با توجه به اصول هولوگرافیک معتقد است جهانی که از طریق حواس و سیستم عصبی، با کمک ابزار علمی یا بدون آن ادراک می‌گردد، تنها معرف بخش کوچکی از واقعیت می‌باشد. وی به پیروی از بوه آن‌چه را که در جهان مادی ادراک می‌شود «نظم آشکار» و ماتریس سیار بزرگ‌تر را «نظم مستر» می‌نامد. هر بخش از ماده و انرژی معرف یک ریزجهان است که فی نفسه یک کل دارای اجزاء محسوب می‌شود.

۳- دیدگاه گراف درباره آگاهی از رهگذر فیزیک کوانتمو

بر طبق اکتشاف خاصیت «موج-ذره» که در آن الکترون گاہی خود را به سان امور مادی و گاہی به سان موج نشان می‌دهند، به نظر می‌رسد که در هستی مراتبی از آگاهی وجود دارد. وقتی یانگ^۱ - فیزیکدان قرن نوزدهم - همزمان الکترون‌هایی را از دو شکاف به سوی یک صفحه پرتاب کرد، انتظار داشت که طبق فیزیک نیوتون در صفحه رویه رو دو خط موازی از برخورد ذرات را مشاهده کند. ولی در کمال تعجب دید که الکترون‌ها در کنار خاصیت ذره‌ای، خاصیت موجی از خود بروز دادند، یعنی الگوهای تداخلی را ایجاد کردند. به عبارت دیگر هر الکترون همزمان هم خاصیت ذره‌ای و هم خاصیت موجی دارد. در ادامه فیزیکدان‌ها متوجه شدند که در هنگام مشاهده و اندازه‌گیری، رفتار الکترون تغییر می‌کند و قابل پیش‌بینی نیست. از مشاهدات کوانتموی فوق این فرضیه متافیزیکی استنباط می‌شود که ذرات بینایین از نوعی اختیار با آگاهی برخوردار اند. این رویکرد دترمینیسم حاکم بر فیزیک نیوتونی را که مدعی توالی ثابت و استثنای پذیر علت و معلول بود، به چالش کشید.^۲

در این مجال با الهام از کوپرینیک که به جای نظریه زمین مرکزی از نظریه خورشید مرکزی دفاع کرد، بر دیدگاه گراف برای تبیین رابطه ماده و آگاهی، تعبیر انقلاب کوپرینیکی را اطلاق می‌کنیم. در ادبیات فیزیکالیستی ماده را علت آگاهی می‌دانند و سازوکار آن را با رجوع به مختصات فیزیکی تبیین می‌کنند، ولی گراف معتقد است که در پرتو فیزیک نوین می‌توان آگاهی را علت ماده دانست. لازم به ذکر است که از فیزیک بوهم و یانگ مستقیماً نمی‌توان به نتیجه‌گیری فوق دست یافت، زیرا بوهم با الگوی هولوگرافیک هر ذره از جهان را مشابه کل آن می‌داند و یانگ نیز به خاصیت موجی-ذره‌ای الکترون‌ها دست می‌یابد. با توجه به استنباط‌های فلسفی که از این نظریات اخذ می‌شود، نهایتاً می‌توان ماده و آگاهی را دو خاصیت اولیه از جهان دانست که در تلازم با هم اند یا نهایتاً ذومراتب بودن آگاهی در عالم توجیه می‌شود. ولی گراف به این نتیجه‌گیری تهورآمیز دست می‌یازد که آگاهی علت ماده است.

شاید بتوان با رجوع به نظریه ریسمان‌ها تا اندازه‌ای بر شهود فلسفی گراف صحه گذاشت، زیرا بر حسب این نظریه، ماده تراکم انرژی محسوب می‌شود. به عبارت دیگر اگر آگاهی را نوعی انرژی بدانیم، چه بسا این دعوی که ماده تبلور یا ظهور آگاهی است، تا حدی معقول باشد. بر اساس این تلقی، آگاهی هویتی اصیل است و ماده جنبه ثانوی و فرعی دارد. به نظر گراف هیچ استبعاد منطقی وجود ندارد که بگوئیم مغز صرفاً گیرنده آگاهی است و در تحقق آن نقشی ندارد. او برای تبیین این موضوع از تمثیل تلویزیون استفاده می‌کند؛ یعنی همان‌طور که تلویزیون دستگاه گیرنده امواج

1. Young

2. Norwood 2002: 72

سلمانی، سنایی، علمی

و پردازش آن‌هاست، مغز نیز به عنوان گیرنده و پردازشگر آگاهی از ناحیه عوامل ماورایی یا نفس کیهانی متأثر می‌شود^۱. این موضوع یادآور رویکردی است که حکمای قدیم در بستر نظام نوافلاطونی درباره حصول معرفت اشرافی از ناحیه عقل فعال اتخاذ می‌کردند. بنابراین گراف با استنباط فلسفی از نظریات فیزیکی معاصر سعی می‌کند عاملیت امر مفارقی مثل عقل فعال یا نفس کیهانی را در ایجاد آگاهی به شیوه‌ای نوین موجه سازد.

۴- رابطه مدل هولوگرام با تجربه عرفانی

گراف میان دو حالت آگاهی یعنی هولوتراپیک^۲ و های لوترایپیک^۳ تمایز قائل است: اصطلاح هولوتراپیک اشاره به حالت معمول هوشیاری در تجارب روزمره زندگی دارد و های لوترایپیک درباره حالاتی از آگاهی است که از طریق مراقبه، تجارب عرفانی یا روانگردن و حالات نامعمول دیگر ظهر می‌یابد و احساس تمامیت و کلیت وجود را به دنبال می‌آورد. بر اساس الگوی هولوگرام، آگاهی در تمام ذرات جهان حضور دارد و آگاهی‌های لوترایپیک یا فرافردی تجربه، بسط آگاهی به فراتر از مرزهای معمول خود^۴ و محدودیت‌های زمانی- مکانی است^۵. از سوی دیگر، در یکی از انواع تجربه عرفانی، فاعل‌شناسایی احساس تمایز و جدایی خود^۶ را با جهان از دست می‌دهد و احساس وحدت با کیهان دارد. از جهاتی این نوع تجربه عرفانی رامی‌توان با تبیین هولوگرافیک از آگاهی مقایسه کرد. احساس وحدت با کیهان که موجب برداشته شدن مرز ذهن و عین می‌شود، راهی برای ارتباط وجودی با نظم مستتر عالم خواهد بود. در واقع آن‌چه به عنوان استخراج شهود مابعدالطبیعی از یافته‌های فیزیولوژیک محسوب می‌شود، برای عارف یک تجربه زیسته است. فلاسفه با استناد به یافته‌های علمی، نظم مستتر عالم را در سطح تئوری مطرح می‌کنند، ولی صاحبان تجربه عرفانی با این نظم پنهان به نحو وجودی مرتبط می‌شوند. بر همین اساس تبیین هولوگرافیک از آگاهی می‌تواند دلیلی بر توجیه برخی از مصایق تجربه عرفانی باشد.

۵- تجربه پری‌ناتال در واژه‌ای به قلمرو فرافردی روان

به نظر گراف تجارب شدید مثل تجربه زایمان، مواجهه با تصادف یا بیماری صعب العلاج و تجربه جنسی زمینه را برای ایجاد تجربه عرفانی فراهم می‌کند. او بر حسب گزارش افرادی که تجارب

1. Ingersoll & Zeitler 2010:31

2. holotropic

3. hylotropic

4. Grof 2000: 20.

5. ego

6. Grof 1972: 165.

7. self

Salmani, Sanaee, Elmi

نامعمول آگاهی داشته اند، به تجربه پری ناتال اشاره می کنند. او با توجه به این گزارشات ادعامی کند که روان انسان علاوه بر سطح زندگی نامه‌ای ناخودآگاه که انباشتی از تجارب دوران نوباوگی و کودکی و بزرگسالی است، سطوح پری ناتال و حوزه فرافردی نیز دارد که در روان‌شناسی اکادمیک مغفول مانده است. هسته مرکزی سطح پری ناتال، تجارب آسیب‌زای مربوط به تولد بیولوژیکی است. اصطلاح prenatal واژه‌ای یونانی-لاتینی مشکل از پیشوند *peri* به معنای نزدیک و واژه *natalis* مربوط به فرایند زایمان می‌باشد. واژه پری ناتال در علم پزشکی معمولاً برای توصیف فعالیت‌های زیست‌شناختی پیش، در خلال و بلافاصله پس از تولد به کار می‌رود. ولی چون روان‌پزشکی آکادمیک ثبت تجربه تولد را در ذهن جنین نمی‌پذیرد، این اصطلاح در جامعه علمی کاربرد ندارد. این سطح در بردارنده عواطف و احساسات فیزیکی است که جنین در طی فرایند زایمان مادر متحمل می‌گردد. احساسات مذبور در دو قطب مخالف مرگ و زندگی تجربه می‌شود. این سطح به مثابه در واژه‌ای به سوی سطح دیگر روان یعنی سطح فرافردی می‌باشد که از حدود معمول جسم و ایگوی ما فراتر می‌رود. در واقع تجربه پری ناتال بیانگر نوعی پیوند مستقیم میان روان‌فردی با ناخودآگاه جمعی و جهان است.

گراف تعداد زیادی از افراد را که مشکلات پیچیده روان‌پزشکی داشتند از طریق مصرف داروهای روان‌گردن^۱ مثل ال‌اس‌دی مورد مطالعه قرار داد. نتیجه تحقیقات او نشان می‌داد که تحت شرایط کنترل شده ال‌اس‌دی به درمان روان‌نژنندی کمک می‌کند. از سوی دیگر او با تعمیم داده‌های مختلفی که در حین گزارش‌های افراد از تجارب خود دریافت می‌کرد، در حوزه پدیدارشناصی دین به دسته‌بندی جدیدی از تجارب دینی رسید. به نظر او برخلاف نگرش غالب در میان ماده‌باوران، این داروها موجب ایجاد تجربه شبه‌عرفانی نمی‌شوند، بلکه فرایند‌های از قبل موجود را فعال می‌سازند. در واقع افراد با انجام مراقبه و در شرایطی مثل انزوای طولانی، محرومیت‌های حسی، ریاضت‌های جسمانی، احتضار، تجربه نزدیک به مرگ به حالاتی مشابه دست می‌یابند، بنابراین داروی روان‌گردن نقش تسهیل‌گر را برای این تجارب ایفا می‌کند و فقط برای مقاصد اکتشافی مورد توجه قرار می‌گیرد.^۲ اگر محقق دین پژوه از منظر تقلیل تبیینی به این موضوع بنگرد، تجربه عرفانی شمن‌ها را ناشی از مصرف موارد روان‌گردن می‌داند، ولی اگر از منظر تقلیل توصیفی و با اتخاذ رویکرد هم‌دلانه این تجربه را واکاوی کنیم و گزارش صاحبان این تجربه را ملاک قرار دهیم، این مواد صرفاً زمینه را برای تأثیرپذیری مغزاً قلمرو معنوی فراهم می‌سازد.^۳ البته به خاطر غیراخلاقی بودن استفاده از مواد روان‌گردن و آسیب‌های جبران‌نپذیر آن، در ادامه مطالعات آزمایشگاهی گراف در این زمینه متوقف شد و از روش‌هایی مثل

1. psychedelic drugs

2. Crownfield 1976: 309-310

3. Newberg 2010: 128

سلمانی، سنا، علی

یوگا، مراقبه و تمرینات تنفسی برای پیش‌برد برنامه پژوهشی خویش بهره برد. گراف از ابتدا برای موضوعات فرافردی ارزش وجودی قائل نمی‌شود و مثل فروید هم آن‌ها را به سطح توهمند نمی‌دهد. او در ادامه سنت روان‌شناسی یونگ، می‌خواهد نقش مثبت این تجارب را در درمان روان‌پژوهشکی نشان دهد. تجارب فرافردی شامل مواردی مثل احساس خلع بدن، خاطرات ازلی نفس قبل از اتحاد با بدن، تجربه وحدت یافتن با تمام انسان‌ها یا گونه‌هایی از جانداران، شرکت جستن در آگاهی سلولی، وحدت با کیهان و احساس تهیگی می‌شود. از جمله دستاوردهای گراف در تحلیل پدیدارشناسانه گزارش افراد، طرح تجربه سطح پری‌ناتال است. قبل از این‌که مراحل مختلف پری‌ناتال را در اندیشه گراف تحلیل کنیم، لازم است که اختصاراً به تأثیرپذیری او از اتو‌رنک اشاره کنیم.

رنک در سال ۱۹۲۴ کتاب آسیب تولد را نوشت. به نظر او منشاء اولیه اضطراب انسان آسیبی است که در هنگام تولد و جدا شدن از فضای آرام و امن رحم مادر ایجاد می‌شود. رنک مدعی بود که بیماران در جلسات روان درمانی به‌طور خیالی شرایط جینی خود را باز‌آفرینی می‌کنند و به‌طور ناخودآگاه تمایل دارند که به شرایط امن فضای داخل رحم برگردند. نقش روان درمانگر این است که بیماران را در شرایطی قرار دهد تا به شیوه فانتزی تولد دوباره داشته باشند. در واقع از طریق پدیده انتقال، بیمار باید به احساس همسان‌پنداری مادر خود را روان‌کاو دست یابد، مشروط به این‌که نهایتاً از آسیب تولد و فانتزی بازگشت به رحم مادر آزاد شود.^۱

گراف بر اساس مشاهدات بالینی، روش رنک را در آسیب تولد گسترش داد و تجربه پری‌ناتال را در چهار ماتریکس زیر دسته‌بندی کرد: ۱) مؤلفه‌های ماتریکس اول محصوریت، امنیت و آرامش است، یعنی زمانی که هنوز جینین دچار هیچ گونه تلاطمی نشده است و با زهدان مادر احساس یگانگی و وحدت دارد. مفهوم احساس اقیانوسی که از روان‌شناسی فروید اقتباس می‌شود، شاخصه اصلی تجربه پری‌ناتال است. بیان اسطوره‌ای این مرحله را می‌توان با حضور آدم در بهشت نمادسازی کرد. ۲) ماتریکس دوم زمانی شروع می‌شود که از نظر کلینیکی زهدان مادر دچار تلاطم می‌شود و جنین در این پیچ‌وتاپ‌ها رنج زیادی را متحمل می‌گردد. بیان اسطوره‌ای انتقال از مرحله اول به دوم را می‌توان با تجربه هبوط بشر از بهشت تصویرسازی کرد. به نظر گراف رؤیای افرادی که منطبق بر این مرحله است، معمولاً تصاویری از جهنم، قبر و باحالاتی از افسردگی همراه است. شاید بتوان خروج بودا از قصر و مواجهه با رنج، بیماری و مرگ را نماد انتقال جنین از ماتریکس اول به دوم دانست. ۳) مضامون اصلی ماتریکس سوم تقلای جنین برای زنده ماندن است. از نظر کلینیکی جنین

Salmani, Sanaee, Elmi

در این مرحله در حال تثبیت جایگاه خود به عنوان یک ارگانیسم مستقل است و تصویر اسطوره‌ای آن را می‌توان در نبرد آرماگدون جست. به نظر گراف مضامین مکاففات آخرالزمانی، قضاوت نهایی و گذار از پل چینوت در آئین زرتشتی با مرحله سوم تجربهٔ پری‌ناتال قابل تطبیق است.⁴ مرحلهٔ چهارم که مقارن با تولد نوزاد است از طریق تولد دویاره، رؤیت خجسته، رستگاری در ادیان قابل نمادسازی است. آن‌چه در مکتب بودا به عنوان اشراق یا روشن‌شدگی مطرح می‌شود و طی آن فرد از چرخهٔ تولد و مرگ که موجب رنج است، رهابی می‌یابد با این مرحله سازگار است. به نظر گراف تجربهٔ مرگِ اگو مهم‌ترین مشخصهٔ ماتریکس چهارم است، به‌طوری که سوژه به جهان زهدان عاری از مشکل یا ماتریکس اول باز می‌گردد. به نوعی می‌توان گفت بهشت بهشت آخرالزمانی با بهشت پیش از هبوط منطبق می‌شود ولی با این تفاوت که بهشت و اپسین از غنا و امنیت بیشتری در قیاس با تجربهٔ اقیانوسی اویله برخوردار است.

به نظر گراف فرایند مرگ-تولد در سطح پری‌ناتال کارکرد روان‌شناختی عمیقی برای درمان بیماران روان‌نژنده دارد. بر همین اساس او تقلیل گرایی فروید را موجب فقر اندیشه برای درک ظرفیت‌های موجود در تجربهٔ فرافردی می‌داند. گراف با بهره‌گیری از روان‌شناسی یونگ، مراحل چهارگانهٔ پری‌ناتال را در قالب کهن‌الگوها و مضامین اسطوره‌ای-الهیاتی بیان می‌کند. البته یونگ بیشتر به مسائل تئوریک دربارهٔ ساختار روان می‌پردازد، ولی گراف به تجارب انضمای دوران جنینی به عنوان هستهٔ اصلی شکل‌گیری کهن‌الگوها توجه می‌کند.⁵

۱-۵- نقش تجارب پری‌ناتال برای درک حق واقعیت

گراف همنوا با گرگوری بیتسون⁶ معتقد است حد و مرزها و کثرت گرایی محصول تخیل است و واقعیت امری واحد و یکپارچه است. درک این واقعیت منوط به بازگشت انسان به حقیقت بی‌حد و مرز خود است.⁷ او برای تبیین این موضوع شرحی از وضعیت نوزاد در بد و تولد ارائه می‌دهد. هر چند نوزاد انسان در بد و تولد، موجودی کاملاً وابسته است اما به تدریج از وابستگی وی به مادر و سپس خانواده کاسته و بر استقلال وی افزوده می‌شود. یعنی به هر میزان که از تولد فاصله می‌گیرد، از تجربهٔ اتحاد با مادر دور می‌شود و هویت جزئی و فردی او غنی‌تر می‌گردد. این در حالی است که اصل وجود او کلیّت و اتحاد است، زیرا علاوه بر اتحاد روانی، حداقل در دوران جنینی اتحاد فیزیکی

1. Crownfield 1976: 311-314

2. گرگوری بیتسون Gregory Bateson (۱۹۰۴-۱۹۸۰) نظریه‌پرداز آمریکایی در حوزهٔ انسان‌شناسی است.

3. Grof 1981:84

سلمانی، سناپی، علمی

با مادر دارد. به همین دلیل است که گراف برای درک واقعیت، حرکت واپس‌گروانه^۱ را برمی‌گزیند و به سراغ تجاربی می‌رود که مؤلفه پدیدارشناختی آن احساس اتحاد و فقدان حد و مرز است. یکی از نوآوری‌های گراف، کشف تجربه پری ناتال یا تجربه دوران جنینی است. این تجربه تالحظه‌تولد که در آن بند ناف بریده می‌شود و اتصال جنین با مادر از میان می‌رود، تداوم دارد. از این‌رو تجربه پری ناتال به منزله یادآوری تجارب جنینی یا تجربه اتحاد با تمام واقعیت است. به همین دلیل گراف معتقد است که تجارب پری ناتال، جایگاه ویژه‌ای برای درک حق واقعیت دارد و دروازه‌هُ ورود به تجارب فرافردی است. در این موضع می‌توان به وجه اختلاف اندیشه گراف با فروید اشاره کرد. به نظر فروید کسانی که مراحل رشد روانی خود را به درستی طی نکرده‌اند، رفتار واپس‌گروانه دارند یعنی به جای این که تعامل سازنده با محیط داشته باشند، در تخيّل خود به روزگاری می‌اندیشند که در دامان مادر بودند و فضای امن و مطمئن داشتند. فروید نیز تجربه عرفانی را با یک حالت اقیانوسی^۲ یا احساس یگانگی و عدم تمایز که ویژگی دوران جنینی است، مقایسه می‌کند.^۳ رفتار واپس‌گروانه به نوعی تلاش برای رسیدن به وضعیتی است که هنوز تمایز اندامگانی ایجاد نشده است و ارگانیسم زنده به صورت واحدی مستقل درنیامده است. از این جهت فروید واپس‌گروی را وکنشی می‌داند که تحت غلبه غریزه مرگ ایجاد می‌شود. به نظر او غریزه زندگی که بالبینید و تبیین می‌شود با تراوید سلولی و شکل‌گیری اندام‌ها و تمایز این اندام‌ها از هم گستره شود و بار دیگر به شرایط وحدت یا عدم تمایز بازگردد. این در حالی است که از نظر گراف تجربه بازگشت به دوران جنینی، نه تنها جنبه منفی ندارد بلکه با خود آرامش و سکون را به همراه می‌آورد.

در تجارب فرافردی تمایز میان ما و دیگران یا اشیا و نیروها از میان می‌رود و در فرد احساس تلاقی یا حتی هم‌ذات‌پنداری با اصل خلاق کیهانی پدید می‌آید.^۴ این آگاهی خلاق، غیرقابل توصیف و معرفت‌بخش است. تجربه وحدت با کیهان اعطا کننده چیزی است که حکمت و خرد نهایی به نظر می‌رسد و در اوپانیشادها تحت عنوان «دانشی» که معرفت به تمام امور را می‌دهد^۵ توصیف می‌شود. هرچند این معرفت به دلیل نارسایی ساختار و طبیعت زبان انسان، غیر قابل توصیف است ولی عمیقاً نظام ارزشی و ساختار هستی انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این تجربه دارای ویژگی‌هایی مثل غلبه بر احساس متدائل جدایی ذهن و جسم، حسن نیل به حالت تمامیت و اتحاد جذبه‌آور با انسان‌ها،

1. regressive

2. oceanic feeling

۴. گراف و بنت

۳. وولف ۱۳۹۳: ۴۰۶

Salmani, Sanaee, Elmi

طبیعت، کیهان و خدا است و همچنین احساس لذت شدید، سعادت، آرامش و صلح درونی، احساس مثبت تعالی از زمان و مکان را به همراه دارد.^۱

۶- نسبت تجارب عرفانی با اختلالات روانی

مشاهدات جدید درباره آگاهی انسان، تا اندازه‌ای دیدگاه‌ها را در زمینه سلامت روان تغییر داده است. در قرن نوزدهم عده‌ای از روان‌شناسان برای پاره‌ای اختلالات روانی، دلایل زیست‌شناختی همچون عفونت، تومور، کمبود غذایی و . یافتن و این نتایج را به تمام حالات نامعمول روانی از جمله تجارب عرفانی تعمیم دادند. به نظر آن‌ها هر تجربه نامعمولی که در عموم افراد یافت نمی‌شود، از سinx اختلال روانی است.^۲

گراف از متقدین سرسخت این نگرش است. البته پیش از گراف برخی روان‌شناسان مثل ویلیام جیمز با انتقاد از ماتریالیسم طبی، از ارزش‌های معنوی دفاع کرده‌اند.^۳ گراف و همسرش -کریستینا- با وضع اصطلاح فوریت معنوی^۴ برای تجارب عرفانی، تلاش کردند که به طرفیت مثبت این تجارب توجه و آن‌ها را از اختلالات روانی متمایز کنند. اصطلاح فوریت معنوی (-spiritual emerge)^۵ (gency) در انگلیسی بیانگر دو کلمه‌ی ظهور^۶ و اضطرار^۷ است و همزمان دلالت بر فرصت و مشکل دارد؛ یعنی فرصتی در جهت نیل به سطوح برتر روان و آگاهی معنوی است و چنان‌چه در شرایط بحرانی مهار نشود، به اختلال در روند تجربه عادی می‌انجامد. آن‌ها واژه فوریت معنوی را این‌گونه تعریف کردند:

مراحل دشوار تجربی و بحرانی یک تحول روانی عمیق که در برگیرنده بودن کامل شخص است. این رویدادها شکلی از حالات آگاهی را به خود می‌گیرد و شامل بصیرت، احساسات شدید و تغییرات دیگر حسی، افکار غیرعادی و ظهورات مختلف فیزیکی می‌شود. این رویدادهای روانی اغلب حاکی از برخی زمینه‌های معنوی مثل مرگ روانی، تولد دوباره، تجارتی که نمودار خاطرات زمان‌های قبل است، احساس

1. Valle 1989:21

۲. گراف و بنت ۱۳۹۰: ۲۶۳

۳. ویلیام جیمز در کتاب *تنوع تجربه دینی* از رویکرد تقلیل گرایانه در ماتریالیسم طبی که تجربه عرفانی را به اختلالات فیزیکی نسبت می‌دهد، انتقاد می‌کند. او بین داوری وجودی و معنوی فرق می‌گذارد. در داوری وجودی منشاء مادی شکل‌گیری تجربه عرفانی مطرح می‌شود، ولی در داوری معنوی بر حیث سابجکتیو این تجربه و ارزش‌های معنوی حاصله از آن صحه گذاشته می‌شود. جیمز با اتخاذ رویکرد پایه‌دارشناسانه، تجربه عرفانی را دارای ارزش و اهمیت در زندگی انسان می‌داند به همین خاطر داوری معنوی را مورد توجه قرار می‌دهد. جیمز ۱۳۹۳: ۴-۳۰.

4. Grof 2007: 4

5. emerge

6. emergency

سلمانی، سناپی، علمی

یگانگی با جهان، برخورد با موجودات مختلف اساطیری و . است.^۱

در واقع فوریت معنوی از نظر وی همچون سکه‌ای است که دو رو دارد؛ روی نخست آن بحران و روی دیگر آن فرصتی برای ارتقاء سطح آگاهی است. این حالات در مواردی که حمایت شوند و روال طبیعی خود را طی کنند موجب افزایش شور زندگی، جهت‌گیری سازنده در زندگی، جهان‌بینی معنوی می‌گردد و تغییرات ژرفی در سلسله‌مراتب ارزش‌ها و اولویت‌های وجودی در فرد به وجود می‌آورد. ولی اگر در روند آن اختلالی صورت گیرد، به مشکل روحی تبدیل می‌شود و فرد را از زندگی اجتماعی محروم و فرصت‌های عمل را از او سلب می‌کند.^۲ گراف نشان می‌دهد که همه انسان‌ها دارای سوابق درونی آسیب‌های جسمی و عاطفی می‌باشند. برخی از این آسیب‌ها منشأ زندگی نامهای، بخشی منشأ پیش از تولد و برخی نیز ماهیت فرافردی دارند. برخی از افراد با روش‌های مراقبه‌ای از این آسیب‌ها آگاه می‌شوند. اما در افرادی که سیستم روان‌شناختی آن‌ها از نظر دفاعی ضعیف است، این اطلاعات ناخودآگاه و خودانگیخته در حین فعالیت‌های روزمره به ظهور می‌رسد. اختلال‌هایی که ریشه عاطفی و نه جسمانی دارند، نشان‌دهنده ظهور اطلاعاتی در ضمیر هشیار است که قبلاً در ناخودآگاه حضور داشته است.^۳

به نظر گراف بسیاری از حالاتی که اکنون در روان‌شناسی به عنوان بیماری روانی تشخیص داده می‌شود و با داروهای سرکوب‌گر معالجه می‌گردد، در حقیقت فوریت‌های معنوی هستند. به خاطر گذرا بودن این تجارب هیچ دلیل منطقی وجود ندارد که آن‌ها را زیان‌بار بدانیم. بر همین اساس بستره نمودن، تجویز دارو و نیز اطلاق برچسب بیمار روانی بر صاحبان این تجارب تنها به دلیل نگرش نامکفی فرهنگ غربی است و این امر هیچ ارتباطی به ماهیت تجارب عرفانی ندارد.^۴

به نظر می‌رسد که پژوهش‌های گراف بر روی افرادی که حالات نامعمول آگاهی دارند، جهشی اساسی برای تغییر نگرش نسبت به تجارب عرفانی و حالات نامعمولی که ریشه در مشکلات جسمانی ندارند، محسوب می‌شود. بهطوری که تلقی گراف از این حالات را می‌توان مشابه تلقی سنت عرفانی گذشته دانست که در آن‌ها تجارب عرفانی، جنبه‌ای از سفر معنوی است^۵ که در زندگی شمن‌ها، بنیان‌گذاران ادیان بزرگ جهان، معلمان معنوی، عرفاؤ قدیس‌ها نمایان است. در این متون بر بحران و فوریت این تجارب، تأکید و ظرفیت دگرگون‌کننده آن بیان می‌شود.^۶

به نظر گراف انسان‌ها نیاز به تجارب عرفانی و بهطور کلی حالات نامعمول آگاهی دارند که طی آن

1. Grof 2007:52

2. Valle 1989: 40

۳. گراف و بنت ۱۳۹۰: ۲۶۵

4. Grof 2011: 18-20

۵. گراف و بنت ۱۳۹۰: ۲۶۸

6. Valle 1989: 38

Salmani, Sanaee, Elmi

از خود فراروی کنند و جایگاه راستین شان را در یک کل بزرگتر بی‌زمان و لامکان احساس نمایند.^۱ او تجارت عرفانی را مثبت ارزیابی می‌کند زیرا معتقد است که اگر این رویدادها مسیر طبیعی خود را طی کنند، به بهتر شدن عملکرد فردی، خودشکوفایی، خودشناسی و نیز به ظهور خلاقیت و احساس رضایت و سپاسگزاری نسبت به زندگی می‌انجامد.^۲ البته این احتمال هم وجود دارد که نیاز معنوی در صورت ارضانشدن به اختلال‌های روانی منجر گردد.^۳

۷- کارکردهای مثبت اجتماعی و روان‌شناختی تجربه عرفانی

تجارت نامعمول عرفانی از حیث معرفتی اطلاعاتی را درباره روان، آگاهی، طبیعت انسان و جهان در اختیار ما می‌گذارد^۴ و موجب تجربه اتحاد انسان با جهان می‌گردد^۵ و از حیث روان‌شناختی و اجتماعی نیز کارکردهای مثبتی در پی دارد. این کارکردها در حوزه‌های روان‌شناختی و اجتماعی، به تغییر جهان‌بینی فرد می‌انجامد. اساساً از منظر روان‌شناسی فرافردی، مشکل اصلی در بحران‌های روان-تنی، نوع نگرش فرد به جهان و زندگی است. تجارت عرفانی با حذف رویکرد دوگانه‌انگارانه، موجب می‌شود که فرد بین خود و سایر پدیده‌ها هیچ حد و مرزی قائل نشود و در نتیجه حس رقابت و تقابل خود با جهان را از دست بدهد. از ثمرات اخلاقی این جهان‌بینی می‌توان به احساس مثبت عشق و محبت نامحدود اشاره کرد که نهایتاً به پرهیز از پرخاشگری، خشم و اضطراب روانی منجر می‌شود.

بی‌تر دید این تحولات روانی در فرد، فواید اجتماعی هم خواهد داشت زیرا صاحب تجربه عرفانی به مرزهای سیاسی، نژادی، جنسیتی و فرهنگی بی‌اعتنای شود و جهان را همچون یک کل یکپارچه می‌بیند. چنین فردی نه تنها به انسان‌ها بلکه به سلامت محیط زیست نیز حساس خواهد شد، زیرا با تمام گونه‌های دیگر از موجودات و طبیعت احساس وحدت خواهد کرد و به تمام موجودات با نظر ملاحظت و رحمت می‌نگردد.^۶

به نظر روان‌شناس فرافردی، حذف معنویت و نیز فروکاست تجارت عرفانی به اختلال روانی، موجب آسیب‌های جدی شده است و نه تنها انسان را از کارکردهای مثبت این تجارت در سطوح فردی و جمعی محروم کرده است بلکه چه بسا موجب بحران‌های جدی در زندگی بشر می‌شود. انسان غیرمعنوی از نظر روان‌شناختی، به شدت در معرض احساس پوچی و خلاً معنا خواهد بود که در شکل افراطی، سر از خودکشی یا انزوا در می‌آورد. نگاه خودمحورانه انسان معاصر، نه تنها در سطح

1. Valle 1989: 262

2. Valle 1989: 19

3. Valle 1989: 262

4. Grof 1970: 10 ;Grof 1972: 173

5. Grof 2010: 3

6. Grof 2007: 4

سلمانی، سنا؛ علمی

فردی و اجتماعی منشاء تنفس و کشمکش‌های مداوم است، بلکه در سطوح بین‌المللی به جنگ‌های خانمان سوز دامن می‌زند. به علاوه این نگاه منفعت طلبانه، به بهره‌برداری بی‌رویه از منابع غیرقابل تجدید آنرژی منجر می‌شود؛ بی‌آن‌که به سرنوشت معاصرین و نسل‌های آینده توجه شود.^۱ ولی انسانی که واجد تجارب عرفانی است، از خودخواهی رها می‌شود و چون هیچ مرزی بین خود و سایر اشیاء احساس نمی‌کند، از انواع رذایل اخلاقی به دور خواهد ماند.

۸- ملاحظات نهایی

۸-۱- گراف با اجتناب از نگرش دوگانه‌انگارانه ادعا می‌کند که ماده و آگاهی را نمی‌توان دو قلمرو جداگانه دانست، بلکه آن دو در وحدت با یکدیگر هستند. شایان ذکر است که دیدگاه گراف به دوره معاصر اختصاص ندارد، بلکه کسانی مانند اسپینوزا^۲ و حتی پیش‌تر از آن اعتقاد داشتند که آگاهی و ماده دو جنبه از یک واقعیت اند. نظریه همه-روان‌انگاری^۳ نیز از زمان افلاطون^۴ مطرح بوده است. همان‌طور که گذشتگان بعضًا از طبیعت زمانه خود برای طرح و بسط مضامین متافیزیکی خویش بهره می‌بردند، گراف نیز در دوره معاصر از اکتشافات جدید علمی برای تدوین نظریات خود استفاده می‌کند. در تاریخ فلسفه جریانی تحت عنوان متافیزیک استقرایی وجود دارد که طی آن فلاسفه با استفاده از یافته‌های تجربی، به استنباط‌های فلسفی می‌رسند. در این حوزه می‌توان به افرادی مثل برگسون اشاره کرد که مفاهیم فلسفی خود را با تحلیل نتایج زیست‌شناسی کسب می‌کنند. گراف را نیز می‌توان به نوعی در ذیل همین جریان بررسی کرد، زیرا او با الهام گرفتن از کشفیات فیزیک نوین و نتایج فیزیولوژی، دیدگاهی درباره آگاهی اتخاذ می‌کند که به لوازم نگرش ماتریالیستی پای‌بند نیست. این که گراف با بررسی داده‌های تجربی به نتایج فراتجربی درباره آگاهی می‌رسد، نشان می‌دهد که وی شهود متافیزیکی را دست‌مایه کار خود قرار می‌دهد و با همین ایزار معرفتی به بعدی از واقعیت توجه می‌کند که از دید دانشمندان تجربی به دور می‌ماند.

۸-۲- از نظر گراف زمینه شکل‌گیری تجربه عرفانی می‌تواند هر پدیده‌ای باشد، که این به تعبیر

1. Valle 1989: 9

۲. به نظر اسپینوزا متناظر با هر تغییری که در بدن اتفاق می‌افتد، تغییری نیز در ذهن صورت می‌گیرد و بهتر است بگوییم که برای هر جزء مادی، ایده یا تصویر وجود دارد. وقتی که متناظر با هر یک از اجزاء تشکیل‌دهنده بدن، ایده‌ای وجود داشته باشد و ذهن نیز از مجموعه ایده‌ها تقویم یابد، می‌توانیم بگوییم که تمام اشیا ذهن‌مند هستند. همبستگی ذهن و بدن به این معناست که ذهن، بازتاب یا انعکاسی از بدن است و هر چه در ذهن اتفاق می‌افتد، نشانه یا اماراتی در بدن دارد. اسپینوزا ۱۳۷۶: ۱۰۲.

3. panpsychism

۵. نگاه کنید به: کاپلستون ۱۳۷۵: ۳۶۱

۴. افلاطون ۱۳۷۵: ۴۰b-۳۸c

Salmani, Sanaee, Elmi

استیس به اصل بی تفاوتی علی می انجامد.^۱ برای مثال، گراف تجربه جنسی، تجربه زایمان یا حتی مواجهه با یک تصادف را موجب ایجاد تجربه عرفانی می داند، ولی معمولاً در سنت های عرفانی افراد چنین تجربه های را در اثر ارتباط با الوهیت یا امر مقدس تفسیر می کنند. این تلقی از تجربه عرفانی را باید در چارچوب معنویت سکولار قرار داد، یعنی نوعی رویکرد متسامح به معنویت که شامل هر نوع خلصه یا فراروی از تجارب روزمره می شود و در جای خود قابل ارزیابی نقادانه است.

با این حال به نظر می رسد کار گراف در مقایسه با فضای پوزیتویستی حاکم بر روان شناسی از جهاتی قابل دفاع است. قبل از توضیح این دعوی لازم است با استفاده از ادبیات پراودوفوت در بحث تجربه دینی بین تقلیل تبیینی و توصیفی فرق بگذاریم. منظور از تقلیل تبیینی این است که با اتخاذ رویکرد ناتورالیستی به دنبال توضیح علی تجربه معنوی باشم و آن را به فرایندهای فیزیکی تقلیل دهیم. این رویکرد لزوماً مورد قبول صاحبان تجربه معنوی نیست و به زعم منتقلان به تحریف فرهنگی می انجامد. منظور این است که دین پژوه با استفاده از چارچوب فکری و فرهنگی خود به تجارت معنوی سایر فرهنگ ها می نگرد و مقضیات باورهای متعاطیان سنت معنوی مفروض را نادیده می گیرد. منظور از تقلیل توصیفی همان روش پدیدارشناسی است که با رویکرد همدلانه تجربه معنوی را توصیف می کند و نتایج این رهیافت مورد قبول صاحبان تجربه معنوی نیز هست.^۲ با توجه به این که گراف برای مواد شیمیایی در مشاهدات بالینی خود نقش علی قائل نیست و صرفاً آن را تسهیل گر تجارت نامعمول در شرایط کنترل شده آزمایشگاهی می داند و از این روش برای شناسایی و دسته بندی پدیدارشناسی این تجارت استفاده می کند، از روش تقلیل توصیفی بهره می برد.

۳-۸- در فلسفه عرفان با رجوع به روان شناسی شناختی، بحث های پردازنهای در این خصوص صورت گرفته است که آیا اساساً می توان تجربه ای فارغ از تفسیر داشت یا خیر؟^۳ گراف در یکی از موضع خود اعلام می کند که تجربه وحدت با جهان - که همراه با احساس شعف و خلسه است - می تواند به عنوان مواجهه با الله یا بر همن یا یهوه یا مسیح توصیف شود. از این سخن چنین بر می آید که او سطح تجربه را از تفسیر آن تمایز می کند؛ یعنی به نوعی می خواهد شاخه های کلی تجربه محض عرفانی را جدا از تفسیری که عرفا بسته به سنت های فرهنگی مختلف خود از تجربه شان دارند، تعیین کند. ولی با توجه به تحقیقات روان شناختی به نظر می رسد که نمی توان مرز دقیقی بین تجربه و محتوای معرفتی آن ایجاد کرد، زیرا هر تجربه ای در بافت و شاکله معرفتی فاعل شناسایی تعبیر و تفسیر می شود و محتوای تجربه را همین تفاسیر فرهنگی تعیین می نماید. برای تبیین این نکته

1. Stace 1937: 186-187

۲. همیلتون ۱۳۸۷: ۲۴

3. Katz 1978: 33-37

سلمانی، سناپی، علمی

می‌توان به آزمون فکری شفافیت^۱ از مایکل تای^۲ در ادبیات فلسفه ذهن اشاره کرد: فرض کنید در حال نگریستن به آسمان آبی هستید. حال سعی کنید به ویژگی‌های ذاتی تجربه و نه به چیزی که تجربه می‌کنید، توجه نمائید. هر چقدر که تلاش خود را به کار بگیرید نمی‌توانید تجربه را از محتوای آن یا ابزهای که تجربه می‌کنید، تمایز کنید. بنابراین تجربه شما همواره معطوف به موضوعی است که تجربه می‌کنید و امکان دست‌یابی به تجربه مخصوص وجود ندارد.^۳ بدین ترتیب برخلاف نظر گراف تجربه مخصوص عرفانی را نمی‌توان از محتوای معرفتی آن جدا کرد و از آن جا که محتوای معرفتی تجربه را نظام باورهای شخص تعیین می‌کند، تجربه منهاهی تفسیر نخواهیم داشت.

۴-۸- در نهایت به نظر می‌رسد که انقلاب کوپرنیکی گراف مبنی بر این که آگاهی علت ماده است، بیشتر با استناد به نابستنگی‌های کنونی فیزیکالیسم قابل توجیه است. در همین راستا فیلسوفی مثل مک‌گین ناتوانی فیزیکالیسم در تبیین ظهور آگاهی از ماده را دست‌مایه خود برای طرح نظریه رازانگاری^۴ کرده است، به این معنا که آگاهی رازی است که نظریات فیزیکی راهی به کُنه آن ندارد.^۵ در مقابل، فیزیکالیست‌ها نیز این ضعف را ناشی از محدودیت‌های علم در شرایط فعلی می‌دانند و موضوع را به پیشرفت‌های فیزیک آینده حوالت می‌دهند.^۶ با توجه به این مطالب اتکای گراف بر ضعف فیزیکالیسم ما را وارد نزاعی می‌کند که نمی‌توان جانب هیچ یک از طرفین آن را گرفت، زیرا حداقل تاریخ علم به ما نشان داده است که آن‌چه در گذشته به عنوان راز مطرح بود اکنون در قالب مسئله مطرح شده است و چه بسا در خصوص آگاهی نیز این اتفاق رخ دهد. البته این امکان هم وجود دارد که حتی در پرتو کامل ترین دانش فیزیکی ممکن (به معنایی که فیزیکالیسم پیشینی^۷ مدعی است) با عنصر تقلیل ناپذیر آگاهی مواجه شویم که تن به هیچ تبیین فیزیکی نمی‌دهد.

نتیجه‌گیری

گراف بر اساس الگوی هولوگرافیک در فیزیک بوهم ادعا می‌کند که ساختار هر جزء از جهان با ساختار کل آن مشابه است. او برای توجیه الگوی هولوگرافیک از برخی یافته‌های فیزیولوژیک مثل رویکرد تحقیق چندگانه استفاده می‌کند. تمایزی که بوهم بین نظم آشکار و نظم مستتر عالم می‌گذارد، الهام بخش گراف برای تبیین تجربه عرفانی به عنوان یکی از عالی ترین سطوح آگاهی می‌شود. به نظر

- 1. transparency
- 3. Tye 1995: 30-1
- 5. McGin, 1997: 295

- 2. Michael Tye
- 4. mysterianism
- 6, Goff 2017: 26

۷. به طور خلاصه فیزیکالیسم پیشینی مدعی است که اگر تمام قوانین فیزیکی حاکم بر جهان میکرو و ماکرو را بدانیم، بر اساس استلزم منطقی و بدون رجوع به شواهد تجربی می‌توان هر لحظه پیش‌بینی کرد که ارگانیسم ذهن‌مند چه حالت ذهنی دارد: Chalmers, Jackson 2001:8.

Salmani, Sanaee, Elmi

او برخلاف جهان بینی نیوتنی-دکارتی می‌توان در فیزیک نوین زمینه‌هایی برای نقی دوآلیسم و تبیین وحدت با کیهان به عنوان یکی از ظهورات تجربه عرفانی یافت. به نظر گراف رویکرد روان‌شناسی آکادمیک به آگاهی انسان نابستنده است، زیرا منشأ آگاهی را فرایندهای فیزیکی مغز می‌داند. او معتقد است که اگر نظریات فیزیکالیستی نتوانند توضیح کافی از منشاء آگاهی ارائه دهند، می‌توان از معقولیت این دعوی در متفاہیزیک سنتی دفاع کرد که چه بسا آگاهی منشاء ماده است نه بالعکس. بنابراین عملکرد مغز می‌تواند بهمثابه یک تلویزیون یا دستگاه گیرنده باشد که به جای تولید آگاهی، آن را از منابع فراتبیعی دریافت و پردازش کند. هر چند او تصریح دارد که رابطه نزدیکی میان آگاهی و برخی از شرایط نوروفیزیولوژیک و آسیب‌شناختی هست؛ اما این فرضیه متفاہیزیکی را که «آگاهی ناشی از فعالیت خلاقالنه نفس کیهانی است»، معقول می‌انگارد.

منظور از تجربه فرافردی، تجربه‌ای است که منشاء فردی ندارد، بلکه در اثر تعامل ضمیر ناهشیار روان با هویت‌های فراتبیعی یا مفارق از ماده حاصل می‌شود. او با طرح اصطلاح فوریت معنوی بر نقش سازنده و مثبت تجربه عرفانی تأکید می‌کند و برخلاف روان‌شناسی آکادمیک صرف نامعمول بودن این تجارت را دال بر توهیمی بودن آن‌ها نمی‌داند. در واقع نظریه گراف بازخوانی مدرن همان سنت متفاہیزیکی است که برای آگاهی منشاء اشرافی قائل می‌شد و آن را با عقل فعال تبیین می‌کرد. از سوی دیگر یک رویه تجربه عرفانی، بحران و رویه دیگر آن گشاش و برخورداری از پیامدهای مثبت است که انسان را سرشار از آرامش و معرفت عمیق نسبت به هستی می‌کند. بنابراین برخلاف روان‌شناسی آکادمیک، نباید تجربه عرفانی را به خاطر نامعمول بودن آن، از سinx اختلال روانی و ناشی از کژکارکردی مغز بدانیم. به نظر می‌رسد که انقلاب کوپرنیکی گراف مبنی بر این که آگاهی علت ماده است، مستقیماً از یافته‌های فیزیک نوین قابل استنباط نیست و بیشتر متکی بر ضعفی است که فیزیکالیسم تاکنون در تبیین چگونگی ظهور آگاهی از شرایط مادی داشته است. از سوی دیگر گراف برخی از تجارت زیستی را زمینه‌ساز تجربه عرفانی می‌داند که این امر نیز در قالب تقلیل تبیینی قرار می‌گیرد و لزوماً مورد قبول صاحبان این تجربه نمی‌باشد. برای رفع کاستی‌های تقلیل تبیینی، که به دنبال یافتن منشاء علی تجربه است، بهتر است به تقلیل توصیفی در پدیدارشناسی روی آورد. از سوی دیگر، گراف تجربه پری‌ناتال را معتبری برای ورود به سطح فرافردی روان می‌داند و بر اساس مشاهدات بالینی، چهار مرحله را در این نوع تجربه شناسایی می‌کند. به نظر او تجربه پری‌ناتال هم زمینه مناسبی را برای بررسی پدیدارشناسانه تجربه معنوی فراهم می‌کند و هم از نقش مثبتی در فرایند روان‌درمانی برخوردار است.

منابع

- اسپینوزا، باروخ (۱۳۷۶). اخلاق، ترجمه محسن جهانگیری. تهران، مرکز نشر دانشگاهی افلاطون (۱۳۷۵)، تیمائوس، در مجموعه آثار، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی اکبری، عدنان؛ خانی پور، حمید (۱۳۹۸)، «فروید و رانک و مساله اضطراب»، مجله رویش روان‌شناسی، سال ۸ شماره ۱۱، شماره پیاپی ۴۴، بهمن ماه ۱۳۹۸
- تالبوت، مایکل (۱۳۸۷)، جهان هولوگرافیک. ترجمه داریوش مهرجویی، تهران، هرمس جیمز، ولیام (۱۳۹۳)، تنوع تجربه دینی، ترجمه حسین کیانی، تهران، انتشارات حکمت طهماسبی، ستار (۱۳۸۶)، «مبانی متافیزیکی فیزیک کوانتوم دیوید بوهم (با محوریت ایده نوین جهان هولوگرافیک)»، در تأملات فلسفی، سال هفتم، شماره ۱۸، صص ۱۵۵-۱۲۵
- کاپلستون، فردیک (۱۳۷۵)، تاریخ فلسفه از فیشته تا نیچه (ج ۷)، داریوش آشوری، تهران، سروش و علمی فرهنگی
- گراف، استانیسلاو؛ هال، زینا بنت (۱۳۹۰)، ذهن هولوگرافیک، ترجمه محمد گذرآبادی، تهران، هرمس همیلتون، ملکم (۱۳۸۷)، جامعه شناسی دین، محسن ثالثی، تهران، نشر ثالث وولف، دیوید (۱۳۹۳)، روان‌شناسی دین، کلاسیک و معاصر، ترجمه محمد دهقانی، تهران، رشد یالوم، اروین (۱۳۹۰)، روان‌درمانی اگزیستانسیال، ترجمه سپیده حبیب، تهران: نشر نی

Block, Ned & Fodor, Jerry (1980), “What Psychological States Are Not”, in Ned Block (ed). *Readings in philosophy of Psychology (volume1)*, Cambridge, Massachusetts, Harvard University Press

Boeving, Nicholas (2010), *Transpersonal Psychology*, Encyclopedia of Psychology and Religion, New York: Springer

Bohm, David (1980), *Wholeness and the implicate order*, Routledge Classics: London and New York

Chalmers, David, Jackson, Frank (2001), “Conceptual Analysis, Dualism and Explanatory Gap”, in the *Philosophical Review*, 110: 315-61

Churchland, Paul (2006), *Eliminative Materialism and The Propositional Attitudes*, in Brian Beakley & Peter Ludlow (eds). Philosophy of Mind/Classical Problem/Contemporary Issues. MIT Press

Salmani, Sanaee, Elmī

Crownfield, David .R (1976), *Religion in the Cartography of the Unconscious: A Discussion of Stanislav Grof's Realms of the Human Unconscious*, JAAR 44/2, 309-315

Goff, Philip (2017), *Consciousness and Fundamental Reality*, Oxford University Press of Oxford

Grof, Stanislav (1972), "LSD and the Cosmic Game: Outline of Psychedelic Cosmology and Ontology", *Journal of Study Consciousness*, 5, 165

____ (1970), "Beyond Psychoanalysis: Implications of LSD Research for Understanding Dimensions of Human Personality". Presented at *the First World Conference on Scientific Yoga*, New Delhi, India

____ (1981), "Nature, Mind, and Consciousness: Gregory Bateson and the New Paradigm", in *Journal of Transpersonal Psychology*, 31-72

____ (2000), *Psychology of the Future: Lessons from Modern Consciousness Research*, M.D, Ph.D., State University of New York Press

____ (2007), *Adventures in Non-Ordinary Realities: An Interview by Janice & Dennis Hughes*, Share Guide Co-publishers

____ (2010),"The Consciousness Revolution: New Perspectives in Psychiatry, Psychology, and Psychotherapy", Full version of a paper presented in an abridged form at *the Seventeenth International Transpersonal Conference*, Moscow, June 24, 2010

Heil, John (1998), *Philosophy of Mind: A Contemporary Introduction*, London and New York: Routledge

Ingersoll, R. Elliot, Zeitler, David. M (2010), *Integral Psychotherapy: Inside out/ Outside in*, Albany: State University of New York Press

Katz, Edsteven (1978), *Mysticism and Philosophical Analysis*, Oxford New-York, University Press of Oxford

McGinn, Colin (1997), *Consciousness and Content*, in Ned Block, Owen Flanagan and Guven Guzelder (eds), *Nature of Consciousness*. Massachusetts:

Newberg, Andrew (2010), *Principles of Neurotheology*, Burlington: Ashgate Publishing

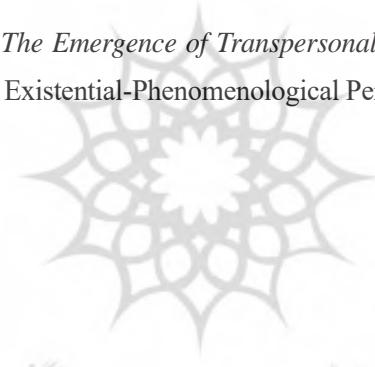
Norwood, Joseph (2002), *Physics, Consciousness and Nature of Existence*, Publisher: Author House

Smart, J.J.C (1991), *Sensation and Brain Processes*, in David.M Rosenthal (ed). *Nature of Mind*. New York & Oxford: Oxford University Press

Stace, W.T (1937), *Mysticism and Philosophy*, London, Macmillan

Tye, Michael (1995), *Ten Problem of Consciousness: A Representational Theory of the Phenomenal Mind Representation and Mind*, Massachusetts: MIT Press

Valle, R (1989), *The Emergence of Transpersonal Psychology*, In R. Valle & S. Halling (Eds), *Existential-Phenomenological Perspectives in Psychology*, New York, Plenum



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی